



## کشف کانت موجب شد که در دنیای مدرن انفجار اطلاعات رخ دهد

عقلانیت سطح بالای کانت این نظریه مهم را در مقابل دیدگاه جهانیان قرار داد که ای انسان: تو مجبور نیستی که فقط به شناسایی عالم بپردازی بلکه تو می‌توانی به امکانات موجود بسنده نکنی.

عقلانیت سطح بالای کانت این نظریه مهم را در مقابل دیدگاه جهانیان قرار داد که ای انسان: تو مجبور نیستی که فقط به شناسایی عالم بپردازی بلکه تو می‌توانی به امکانات موجود بسنده نکنی.

به گزارش خبرنگار مهر، سید محمدرضا تقوی، استاد دانشگاه شیراز در یادداشتی نگاه‌های به موضوع فلسفه علم دارد و در این باره می‌نویسد:

آیا علم مدرن، واقعیت را کشف می‌کند و یا علاوه بر آن، به واقعیت شکل هم می‌دهد؟ به نظر می‌رسد تعریف علم به معنای کشف واقع را باید با احتیاط به کار برد. انقلاب کانت، این تعریف را در بخش‌هایی به هم زد. ایده کانت جدید و استثنایی بود و تاریخ ساز شد. او علاوه بر کشف واقع، ظرفیت جدیدی را هم برای علم طرح نمود. پس دانش مدرن تنها به کشف واقعیت نمی‌پردازد، بلکه واقعیت را آن‌گونه تغییر می‌دهد و تعریف می‌کند که نیازهای انسان را تأمین کند. به نظر می‌رسد میان اندیشمندان حوزه فلسفه علم، این توافق وجود دارد که هدف علم «کشف واقع» است. (بخوانید کار علم شناسایی و کشف «هست‌ها» است و عقل انسان ابزار کشف آن)، اما کانت این ایده را مطرح کرد که کار علم فراتر از کشف واقع است و می‌تواند واقعیت جدیدی را «خلق و یا ایجاد» نماید. طرح کانت به انسان حق می‌دهد که جهان و هر آنچه در آن است، را مطابق خواسته خود، تسخیر نموده و به استخدام خود درآورد. به تدریج این دیدگاه بر جهان و از جمله بر مجامع علمی دنیا حاکمیت یافت (دیدگاه رقیب مهمی هم نداشت). در نظر داریم که انسان مخترع می‌تواند از هر منظری به عالم بنگرد.

آن زمان که دیدگاه کانت مطرح شد و قبل از آن دیدگاه دکارت (می‌اندیشم پس هستم) این داستان (بخوانید پیچ تاریخی علم) شروع شد، اما اشتباه نکنید راقم به دنبال نازرنده سازی تلاش‌های ارزشمند کانت نیست.

عقلانیت سطح بالای کانت این نظریه مهم را در مقابل دیدگاه جهانیان قرار داد که ای انسان: تو مجبور نیستی که فقط به شناسایی عالم بپردازی و فقط به کشف آن فکر کنید، بلکه تو می‌توانی به امکانات موجود و شناسایی آنها بسنده نکنید و خودت خلق کنید هر آنچه را که دوست دارید.

کشف کانت موجب شد که در دنیای مدرن انفجار اطلاعات رخ دهد و هر روز وسیله‌ای جدید کشف شود. کشف‌های پی در پی، به تدریج جاذبه‌های عالم رو به فزونی گرفت و همه را به سمت خود کشید. حال از یک سو، شاهد خلق هر روزه یک چیز جدید و از سوی دیگر، شاهد تحریم هر روزه آن هستیم.

اینک چالش این است که آیا اهل بصیرت در آن زمان به اندازه کافی، هشیار بودند که توجه نمایند توزیع توجه انسان‌ها آرام آرام در حال تغییر به سمت خاصی است، اگر بلی باید کاری می‌کردند. آنها باید تصمیم می‌گرفتند که آیا این تغییر جدید، اهداف آنها را تأمین می‌کند که طبعاً باید با آن همراهی می‌کردند. در غیر این صورت باید بدیلی (متناسب با نگرش خود) و حداقل در همان سطح از کارایی و حل مسائل فرد و جامعه که قابل رقابت با دیدگاه رقیب باشد، را ابداع می‌کردند.

نیک می‌دانیم اینکه بتوان بر جریان فهم و ادراک انسان قفلی زند و آن را مهار نمود سرابی بیش نیست. آنان که انسان را اشرف موجودات و وظیفه علم را تسخیر عالم می‌دانستند گناهی ندارند و نداشتند که این چنین می‌اندیشیدند و برای تأمین خواسته‌های خود هم فعال وارد صحنه می‌شدند. باید دید آنها که انسان را این چنین نمی‌دیدند (بخوانید انسان را اشرف مخلوقات و خلقت او را در راستای هدفی خاص می‌دیدند) چه کاری برای پیشبرد نگاهشان کردند و آیا اصلاً به اندازه کافی، ذهن آگاه بودند که انسان را در یک پیچ تاریخی (بخوانید نقطه عطف تاریخی) ببینند که جریان تفکرش در حال عوض شدن است و آثاری بر این تغییر مترتب است (که در ۲۰۰ سال بعد به اوج می‌رسد). تفاوت دو دیدگاه انسان به عنوان اشرف موجودات و انسان به عنوان اشرف مخلوقات و آثار مترتب بر آن در نظامات علمی جداگانه بحث می‌شوند.

نقطه عطف در تاریخ علم: منطق کشف یا منطق ایجاد

قبلاً از تحولی که کانت در مسیر علم به سمت انفجار اطلاعات ایجاد کرد، بحث به میان آمد. او فضای اندیشه را به شدت بسط

داد اما تعریف انسان به مثابه اشرف موجودات را بر تعریف انسان به مثابه اشرف مخلوقات فائق گرداند. پیچ تاریخی همین جاست. جایی که تعریف علم، فراتر از منطق کشف (تعریف سنتی علم) می رود و به منطق ایجاد تعریف مدرن علم می رسد. تفاوت این دو منطق را با یک مثال ساده توضیح می دهیم: در منطق کشف، انسان به کره مریخ می رود تا جستجو کند که چه خبر هست؟ و گزارش می کند که اینجا برای زندگی انسان مناسب نیست، چون شرایط زندگی از جمله آب وجود ندارد (در واقع از هست ها صحبت می کند و یا هست ها را کشف می کند).

در «منطق ایجاد» انسان به کره مریخ می رود و تصمیم می گیرد که آنجا را به جایی برای زندگی کردن تبدیل نماید. پس پرسش او این می شود که چگونه می توانم «آب» را به مریخ بیاورم و شرایط را برای زیست انسان آماده کنم؟ در این فضا قصد محقق تنها توصیف واقعیت نیست بلکه او می خواهد واقعیت را به نحوی که خودش می پسندد تغییر دهد. پس قصد تسلیم به واقعیت موجود را ندارد، بلکه قصد او در اینجا ایجاد و ساختن واقعیتی است که وجود ندارد لیکن فاعل شناسا تمام عقلانیتش را به خدمت می گیرد تا آن را ایجاد نماید (از همین جا هم مشکل سوبژکتیویسم به وجود می آید که فعلاً موضوع بحث ما نیست). بنابراین ما باید آموزش را مخصوصاً در بخش منطق ایجاد تقویت نمائیم. منطق ایجاد نیازمند: خلاقیت، فرصت دادن، توسعه امکانات، سیالیت ذهنی و گریز از کمی گرایی است. شاید در طراحی این بخش همکاری متخصصین تعلیم و تربیت و مهندسی، گریزناپذیر باشد. امیدوارم به هنگام، به موضوع توجه و اقدامات لازم را انجام دهیم.